انترناسیونال ۴۶۱

**چرا منصور حکمت؟**

سخنرانی فریده آرمان در مراسم دهمین سالگرد درگذشت منصور حکمت

استکهلم، ششم جولای ۲۰۱۲

خیلی خوشحالم که اینجا هستم و می خواهم در مورد منصور حکمت حرف بزنم. راستش حرف زدن از او برایم سخت است، ولی می توان از او بسیار گفت. او جنبه های بسیار زیادی، بزرگ و باشکوهی دارد. می توان از زوایای مختلف ساعاتها و روزها در موردش حرف زد. می شود رفت به سایت منصور حکمت رجوع کرد و مطالبش را خواند و شنید و از او یاد گرفت و دید که واقعا دنیایی است.

دیشب با خودم فکر میکردم که من امروز از چه بگویم؟ دلم می خواست از این بگویم که چه جائی برای من داشت. در زندگی من نوعی، من که همراه هزاران هزار جوان دیگر به انقلاب پا گذاشتم و سر شار از شور و انرژی بودم (البته هنوز هم هستم). می خواستم تغییر ایجاد کنم، مثل همه جوانهایی که الان در مصر و تونس، لیبی و سوریه به خیابان آمده اند تا تغییر ایجاد کنند. به قول مارکس این نیروی انقلابی مثل "موش کوری" می ماند که می جنبد و تلاش می کند. به جلو میرود، گاهی موفقیت هایی به دست می آورد و گاهی سرش به سنگ می خورد. به یاد دارم که در ایران انقلاب بود، ما از صبح تا شب می دویدم، از صبح تا شب در خیابان بودیم، از این تظاهرات به آن دیگری، از این سخنرانی به آن دیگری، از این میتنگ به میتنگ دیگری می رفتیم وآخر شب هم خسته و کوفته وقتی به خانه برمیگشتیم کتاب جلد سفید (کتابهای مارکسیستی) رابه دست میگرفتیم که بخوانیم. می خواستیم یاد بگیریم و بفهمیم، بایستی یاد میگرفتیم و راه درست را پیدا میکردیم.

این جنبش عظیمی که به خیابان آمده بود تا تغییر ایجاد کند خودش را در منصور حکمت پیدا کرد.

به نظر من این جنبش انقلابی و منصور حکمت یک جایی در تاریخ با هم تلاقی کردند و به هم رسیدند. این جنبش با منصور حکمت راهش را پیدا کرد، دیگر آن "موش کور" نبود. این جنبش دیگر راه خودش را پیدا کرده بود. منصور حکمت راه نشان میداد. با هر اتفاقی در جامعه مثل جنگ ایران و عراق، مثل مسئله تشکیل حزب، جنبش اصلاحات و .... اگر حتی بخش بزرگی از جنبش چیزدیگری می گفت اگراو معتقد بود که این غلط است، حرف خودش را می زد و سعی میکرد جنبش را به آن سمتی که درست بود، بکشاند. تسلیم جو نمی شد و کارش را میکرد. او که معتقد بود این راه درست است برایش می جنگید و راه را هموار میکرد. او سعی میکرد جنبش چپ ومردم را آگاه کند تا راه پیروزی انقلاب را بشناسند.

**با خودم فکر میکردم که چرا منصور حکمت اینقدر برای من عزیز است؟** جواب های زیادی می توان به این سوال داد مثلا تئوری های منصور حکمت. تئوری هایش عالی است. بهترین تئوری ها را نوشت و از خود به جا گذاشت. هیچ کس بهترازاو در جنبش چپ ایران و باید گفت در جنبش چپ جهانی، تئوری نداد. او مارکس زمانه بود. ولی فقط اشاره به تئوری هایش جواب سوال من نبود. این جواب من را راضی نمیکرد. با خود گفتم او حزب ساخت و این حزب بهترین حزبی است که در جنبش ما وجود دارد. حزب کمونیست کارگری حزبی مبارز، روشن، انقلابی و انسانی. بزرگترین حزب چپ و کمونیستی ایران را ساخت و این حزب الان هست و در حال پیشروی است. ولی می دیدم که این هنور به سوال من پاسخ نمی دهد و آن جوابی که من می خواهم نیست. آیا مهربانی او و انسان بودنش است که من را (ما را) اینقدر به خودش جلب می کند؟ انسانیتش به اندازه یک دنیا بود. حد و مرز نداشت، کشور نمی نشناخت، زن مرد نمی شناخت، نژاد نمی شناخت.

درست است همه اینها را داشت ولی این هنوز پاسخ سوالم نبود. خیلی انسانهای مهربان در دنیا هستند. با خودم گفتم که او خیلی شوخ بود و بامزه. هنوز هم گاهی خاطرات جالبی از او را به یاد می آورم و می خندم. ولی این هم جواب من نبود.

جوابی که برای سوال خودم یافتم این بود که منصور حکمت ما را به خودمان برگرداند. منصور حکمت ما را به عنوان یک انسان به خودمان شناساند. ما را به عنوان انسان جلوی رویمان گذاشت و به خودمان نشان داد. او گفت این انسان است با این خواست ها وبا این نیازها و نشان میداد که چرا آنچه که می گوید انسانی است. او معتقد بود که همه ماجرای دنیا بر سر همین است. هیچ چیزی مقدس تر از انسان برایش نبود، هیچ چیز. هیچ حزبی و هیچ تئوری نمی توانست انسان را تحت الشعاع قرار دهد. همه چیز او انسان بود و همه چیز را از این زاویه می دید و تحلیل میکرد. برای او نقطه شروع همه چیز این بود و این نوع تفکر و روش ما را به ما یاد داد. او ما را به خودمان آورد.

من می توانستم در زندگی یک مجاهد بشوم ( البته خیلی بدبخت می شدم.) می توانستم به یک آدم پاسیو و سرخورده بدل شوم. می توانستم به یک "مبارز مستقل" بدل شوم و مستقل بودن برایم افتخار باشد، غافل از اینکه هیچ چیز بورژازی را از این خوشحال تر نمیکند که ما مستقل باشیم و حزبی نداشته باشیم. می توانستم یک ناسیونالیست باشم و برای جزایر تنب کوچک و بزرگ مبارزه کنم، خاک همه هویت من باشد و از این راضی باشم. و یا بدل به یک اصلاح طلب شوم و یا شاید چپی که هر روزکارش حمایت از یک جناح رژیم است و سوراخ دعا را گم کرده است. گرایشات مختلفی می توانست زندگی من را رقم بزنند. گرایشاتی که هیچکدام ما را به هدفمان نمی رسانند. هیچکدامشان آن واقعیت انسانی را که ما دنبالش بودیم، جوابگو نبودند.

منصور حکمت انسانیت ما را تعریف کرد و ما را با خواستهای واقعی و انسانیمان پیوند داد. او همه چیز را از این دید و زاویه می دید و به ما این دید را داد. خاطره ای را به یاد دارم که شبی در خانه اش بودم . موقعی که سخت مریض بود، از اطاق کارش بیرون آمد، خیلی تحت تاثیر بود و به من گفت که حمید تقوایی برایش یک ای میل خیلی قشنگ وبا احساس فرستاده است. مضمون ای میل حمید این بود (شاید عین کلمات او نباشد) "ما از تو یاد گرفتیم که دنیا را از زاویه چشم تو و دید تو نگاه کنیم الان احساس می کنم که چشمهایم را دارم از دست می دهم." این آن چیزی است که من می خواستم اینجا بگویم . واقعیت این است که ما از او یاد گرفتیم که دنیا را از نگاه او ببینیم و به ما دید آگاهگرانه ای داد که اکنون هزاران نفر از زاویه و نگاه او به دنیا مینگرند. و این دید و نگاه است که سکینه محمدی آشتیانی را در زندان تبریز می بیند و او را بزرگ می کند و به جهان نشان می دهد. این نگاه او است که کبری رحمانپور را در زندان می بیند و او را که دختری در قعر جامعه بود و در آنجا هیچ بود، را به همه دنیا می شناساند و نه تنها می شناساند بلکه کاری می کند که برای آزادی و زندگیش مبارزه کنند. دید او آنجا است که ما حمله به افغانستانیهای مقیم ایران را می بینیم و قلبمان به درد می آید و علیه این حمله رژیم به آنها اعتراض و مبارزه را سازمان می دهیم. اینها را ما از منصور حکمت گرفته ایم. گاهی در شهر مالمو به ما می گویند چرا شما همه جا هستید؟ در مورد همه چیز نظر دارید همه چیز را به خودتان مربوط می دانید و در همه اعتراضات حضور دارید. بله ما اینها را از منصور حکمت یاد گرفتیم. برای اینکه انسان همه جا است و همه جا مورد ظلم و بی حقوقی قرار میگیرد. و ما همه جا این را میبینیم و عکس العمل نشان می دهیم.

برای کسانی که در این سالن هستند شاید حرف تازه ای نباشد ولی برای کسانی که از طریق دیگری به حرف من گوش میدهند توصیه ای دارم، برای کسانی که شاید آشنایی زیادی با منصور حکمت ندارند. اگر می خواهید اولین کسی که آزاد می شود خودتان باشید، اگر می خواهید بهترین ارث را برای بچه هایتان به جا بگذارید و آنها یاد بگیرند که دنیا را چگونه ببینند و یاد بگیرند که انسان و انسانیت یعنی چه؟ به هزار و یک انحراف کشیده نشوند، بروید و به منصورحکمت رجوع کنید. مطالبش را بخوانید و بحثهایش را بشنوید. با افکارش و روشش آشنا شوید. بدانید که اولین کسی که آزاد میشود خود شما هستید، خوشبخت می شوید، راحت زندگی می کنید، به زندگی شما ابعادی می دهد که بسیار زیبا است و معنی زندگی را برای شما تغییر می دهد. باور کنید که به شما راه را نشان می دهد.

ولی اگر می خواهید که این دنیا را تغییر بدهید، اگر واقعا از این دنیا وارونه خسته شده اید واز آنچه در این دنیا می بینید دلتان به درد می آید، آن وقت به حزب منصور حکمت بپوندید. به حزبی که او بنیاد گذاشت و سازمانش داد و برایش جنگید. تئوری هایش، نظراتش و انسانهایی که شریف ترین انسانهای روی زمین هستند در این حزب جمع شده اند. به این حزب بپیوندید. این حزب این دنیا را تغییر خواهد داد و آن انسانیتی را که منصور حکمت همه جا با آن دنیا را نگاه میکرد، را به واقعیت این دنیا بدل خواهد کرد و آن تغییری را که ما دنبالش هستیم، ایجاد خواهد کرد.